تمدن تولد است نه دریافت

نجفی، محمد علی

تمدن کالای وارداتی نیست،تمدن مصرف کالاهای لوکس و زندگی پرزرق‏وبرق‏ پوچ نمیباشد.تمدن انرژی و هوش و ذکاوت و آزادگی و تقوای واقعی انسانی است که در سطحی انسانی و والا،خود بصورت یک منش خودنمائی میکند.تمدن تولد است نه‏ دریافت و اکتساب.تمدن تولد عقلانی،روحی و اخلاقی یک ملت است،که ما در بهترین‏ حال خود،واردکنندگان تمدن و مصرف‏کنندگان نادان آن میباشیم.

هنگامیکه پدیده‏ها تمدن بدست قومی نامتمدن برسد،در واقع پدیده‏های تمدن‏ دچار خفت و احتقار میگردد.

تمدن کالای وارداتی نیست،اگر همه کارخانه‏های عظیم دنیا را وارد کنیم و همه‏ رموز و انرژی‏های درون ماده را در اختیار بگیریم و همه ما سربازانی باشیم که کشنده‏ترین‏ سلاحها را در اختیار بگیریم و موشکهای زمین‏به‏زمین و زمین به کهکشان پرتاب کنیم!! یعنی کسان دیگری که آنان نیز وارداتی هستند این کار را برای ما انجام دهند،ما جز بیچارگی و زبونی و شکست سودی نبرده‏ایم مادامیکه تمدن در وجود و اخلاق و روان ما رسوخ نکرده باشد یعنی مادامیکه تمدن در وجود ما الزامی و ذاتی و در سطحی انسانی‏ و اجتماعی که نتوانیم از آن دوری کنیم قرار نگرفته باشد،باید تمدن را درک کنیم و وجود ما را فراگیرد،با آن هم‏عنان و هم‏گام باشیم،با همه هوش و قدرتهای عقلانی‏ و مواهب ذاتی خود با آن بیامیزیم و با آن بسر بریم.

جهان امروز مالامال از پدیده‏های خارق و هیجان‏انگیز است.آئینه این هیجان‏ها، شور و شعف‏ها حیرت‏ها و لذت‏های ناشی از این اقیانوس نامتناهی مسائل حیرت‏انگیز را هزاران کتاب و صدها چاپخانه و هزاران مجالس مناظره،کنفرانس،و محافل و مجلات‏ و روزنامه‏ها میباشند ولی در گوشه‏هائی از این جهان کوچک وضع بر منوالی دیگر است!. مردابی آرام و آبی راکد که بعفونت کشیده شده است.

هنگامیکه همه چیز را مقدر و از پیش ساخته شده بدانی،پدیده هیجان و شکفتگی‏ و حیرت شور و احساس که خاص انسان هوشمند و انسانهای هوشمند و حساس است بکلی‏ در وجودت منهدم میشود،و بدون این پدیده چه تفاوتی بین نقش دیوار و میان آدمیت‏ است؟!که یگانه مزیت انسان بر سایر حیوانات همین شور و هیجان در برابر فنونهای‏ حیرت‏انگیز و رموز عیان شده طبیعت است و بدین ترتیب در برابر عظیم‏ترین اکتشافات‏ علمی مانند جماد خمود و مانند سنگ خاموش میمانی و نیز در برابر طبیعت و حماقتها و ناهنجاریها و نیز ستمها و فسادها و دردها،مانند سنگ گور بی‏حس و حرکت با چشمان‏ باز که نمی‏بیند بلکه حفره‏ایست ا دیده میشوی زیرا بقدرت ازلی و مطلق نشسته‏ای که همه‏ به‏"مشیئت‏"ساخته و همه ستمها و دردها و ناهنجاریها و دیوانگی‏ها و فساد را به مصلحت‏ تدبیر کرده نشانه‏های پرسش و اعتراض در وجودت مرده و خود مرده‏ای بیش نیستی.بهمین‏ علت بچه‏ها در برابر مسائل طبیعت و ناهنجاریهای زندگی بیشتر به پرسش و اعتراض‏ می‏پردازند تا بزرگان و مردگان و بحیرت می‏نشینند تا پیران،که خدایان،طبیعت،و ستمگران و دردهای فراوان خروارخروار آنان که بر سر مردم فرو میریزد حس حیرت، پرسش و تفکر و اعتراض را و ویرانی را بکلی در وجود آنان کشته است.

حال هیجان و حیرت،لذت بردن از معماها و بحیرت نشستن از این همه فنونهای‏ خارق طبیعت زیباترین درکی که انسانی میتواند از آن بهره‏مند باشد.

تمدن حالتی از اخلاق و منشی و روشی ضروری در زندگی اقوام متمدن است.آنان متمدن هستند زیرا نمیتوانند متمدن نباشند.بهمان اندازه الزام به متمدن بودند که غیر متمدن ملزم به عدم پیروی‏ از تمدن است.بدبختی است که مردمی بخواهند سرزمین خود را با تمدن وارداتی و دستوری متمدن کنند درحالیکه ذات و وجود و سیستم فکری و اجتماعی و شعور خود را بایر و بر برهوت و فرسنگها بدور از واقعیت تمدن نگهداشته‏اند.چرا برای کسب تمدن واقعیت به این اندازه فریاد برنمیآوریم که برای استقلال سیاسی زبان میگشائیم،استقلالی که همه معانی بردگی، عقب افتادگی و دوری و عزلت و گوشه‏گیری از این جهان پرتحرک و شتابنده دارد.چرا چنین اصرار کودکانه در تساوی با ملل متمدن و پیشرفته داریم درحالیکه نمی‏خواهیم با جهان از نظر تمدن همگام بشویم گرچه در بخش اول یعنی وارد کردن تمدن یعنی پائین‏ آوردن بالاجبار سطح همان تمدن خواهد بود.

تمدن،انسان فرسوده شرقی را نه تنها میدرد بلکه او را به شیئی پوچ فرسوده و ناهنجار تبدیل میکند،همانطور که سیمای آن تمدن وارداتی خود بی‏ارزش و مضحک‏ مینماید یعنی اینکه پوچ‏ترین و کودن‏ترین انسانی را واداریم که اخلاق و سطح هوشمندترین و مبرزترین انسانها را بکار بگیرد.و ازاین‏رو است که تنها جوامع متمدن میتواند آموزش‏ را به معرفت و شناخت تبدیل شناخت و درک را به نیروهای خلاقه تمدن تبدیل کند و این‏ تبدیل دانش به نیروی آفریننده بمراتب سخت‏تر از دریافت خود دانش است و سخت‏ترین‏ گام فعال انسان تبدیل دانش به نیروی عینی فعال و مسوق جامعه است و قدرت بر زیستن‏ چنین حالی موهبتی است بسا سخت ولی بهرحال بالاترین مواهب انسانی محسوب‏ میشود.بسیاری از مردم بسیاری چیزها را میدانند ولی اینان طوری هستند که هیچ چیز نمی‏دانند و یا بسیاری کمتر چیز می‏دانند اینان یا نمی‏توانند و یا نمی‏خواهند و نمی‏توانند آنچه را که میدانند باشند و شاید انسان یگانه موجودی باشد که میداند و نمی‏باشد اِ یعنی یگانه موجودی که موجودیت خود را میتواند پائین‏تر از سطح دانستن‏ خود نگهدارد،زیرا انسان بیش از قدرت عمل خود میتواند بداند.زیرا زیستن در سطح‏ دانستن همواره با وظایف سنگین و پیچیده و مخاطرات حتمی همراه است.اما دانستن‏ و شناخت بدون زیستن،بدون اجرا و تعهد امری آسان و شاید آسانتر و بدون خطر و شاید هم کمتر با مخاطر همراه باشد.

بقیه از صفحه 44

بود که بعنوان‏"امین الاطلاعات‏"یعنی سرپرست سازمان جاسوسی و سری در کابل در سال‏ 1917 م مقرر گردید و در سوء قصد امان الله خان در سال 1919 م گرفتار گردید به‏ دهن توپ بسته شد و بقتل رسید.

محمد اکرم-محمد اکرم از عشیره بارکزائی،و برادر لویناب خوشدل خان می‏باشد که مدتی بعنوان تحصیلدار در کابل خدمت کرد اما در سال 1908 م از وظیفه برکنار گردید. و متعاقب آن،به عنوان حاکم غوربد منصوب گشت و در سپتامبر 1917 م از این وظیفه‏ نیز برکنار رفت و عبد الغفار جان بجایش مقرر گردید.

محمد علم-محمد علم خان شینواری افسر ملکی و خالوزاده حبیب الله خان شینواری‏ بود که در سال 1904 سه قشون از شینواریها را بدون دستور از مرکز بسیج نمود و بنابران‏ بکابل احضار گردید و از وظیفه برکنار شد.در مارچ 1919 م به حرم قیام و شورش علیه‏ سردار نصر الله خان،بدستور امان الله خان،زندانی گردید ولی به بهانه‏های زیادی از این زندانی شدن نجات یافت و در سال 1921 م بعنوان حقوق‏بگیر بازنشسته در کابل‏ باقی ماند.اما باز علیه روش خدمت نظامی‏"هشت نفری‏"قیام کرد و در شورش‏ شینواریها بتاریخ نوامبر 1928،دست داشت و این شورش را رهبری کرد.در سال 1929 یعنی زمان پادشاهی امیر حبیب الله معروف به‏"بچه سقا"حکومت سمت مشرقی را بعهده‏ داشت.